اسوه‏ها

مقداد (الگوى ايمان، هجرت و جهاد)

جواد محدّثى‏

ٍّ عشناخت چهره‏هاى برجسته تاريخ اسلام و ياران فداكار پيامبر (ص)، ره‏يابى به الگوهاى ايمان و اسوه‏هاى جهاد و فداكارى است. از چنين انسان‏هاى نمونه، بايد سرمشق گرفت و ويژگى‏هاى اخلاقى و رفتارى آنان را چراغ راه قرار داد.

يكى از اين نمونه‏هاى والاى فضيلت و ايمان، «مقداد» است كه در اين شماره از مجله با چهره او آشنا مى‏شويم.

مقداد كيست؟

«مقداد بن عمرو» كه به «مقداد بن اسود» معروف است، از قبيله قضاعه بود. وى از يمن به مكه آمد و ساكن آن‏جا شد و با ظهور اسلام، دعوت حضرت محمد (ص) را پذيرفت و در شمار ياران نخستين او درآمد.

مقداد، در دوران سخت صدر اسلام، اذيت و آزارهاى قريش را تحمل كرد و با افزايش فشارهاى مشركان قريش، همراه جمعى از مسلمانان به حبشه هجرت كرد، ولى پس از مدتى به مكه بازگشت و هم‏چنان در كنار پيامبر و ديگر مسلمانان بود، تا آن‏كه پس از هجرت رسول خدا (ص) به مدينه، او نيز رهسپار مدينه شد و از مسلمانان والا قدر و مقرّب نزد حضرت رسول (ص) گشت و به سبب ايمان قوى و صلابت و مقاومتش، مقامى والا يافت و مورد عنايت ويژه پيامبر (ص) قرار گرفت.

پيامبر خدا (ص) يكى از دختر عموهايش را به نام «ضباعه» به عقد او درآورد و از اين ازدواج، يك پسر و دختر به نام‏هاى عبدالله و كريمه به دنيا آمدند كه هر دو مؤمن و بافضيلت بودند.(1)

در صحنه‏هاى جهاد

مقداد، مسلمانى پاك‏باخته، بصير، هشيار و سلحشور بود و در ميدان‏هاى جهاد، لياقت و شهامت قابل ستايشى از خود بروز داد. وى در اغلب جنگ‏هاى زمان پيامبر حضورى فعال داشت. در نخستين رويارويى مسلمانان با سپاه مشركان (جنگ بدر)، پيش از شروع نبرد، گرچه عده‏اى روحيه خود را باخته بودند، ولى مقداد از جمله كسانى بود كه با اعلام آمادگى براى نبرد، ديگران را هم دل‏گرم ساخت و خطاب به پيامبر گفت:

اى رسول خدا! به فرمان خدا عمل كن كه ما مطيع فرمان او و در كنار توييم. اگر فرمان دهى كه در دل آتش رويم يا در بيابان پر از خار قدم نهيم، گوش به فرمانيم و هرگز مثل بنى اسرائيل نخواهيم بود كه به پيامبرشان گفتند: «تو و خدايت برويد و بجنگيد، ما اين‏جا نشسته‏ايم»؛ بلكه مى‏گوييم: به يارى پروردگارت جنگ كن، ما هم در كنارت خواهيم جنگيد.

سخنان او پيامبر (ص) را خرسند ساخت و در حق او دعا كرد.(2)

در جنگ بدر، تنها مسلمان رزمنده‏اى بود كه اسب داشت و ديگران پياده يا سوار بر شتر بودند. در جنگ احد نيز رشادت‏هاى بسيارى از خود نشان داد و در لحظاتى كه مسلمانان شكست خوردند و به دليل تخلّف گروهى تيرانداز و ترك جاى‏گاه حساس خود، سپاه شرك تعدادى از مسلمانان از جمله حضرت حمزه سيدالشهدا را به شهادت رساندند، مقداد يكى از چند نفرى بود كه دليرانه مقاومت و حملات دشمن را به پيامبر (ص) دفع مى‏كرد و دوشادوش على بن ابى طالب (ع) حماسه مى‏آفريد. وى از تك تيراندازان مجرّب بود كه در مقابله با مشركان، نقش حساسى ايفا كرد.(3)

مورّخان، از حضور «مقداد» در سريّه نخله، در نبرد «ذى قرد» در جنگ خندق، فتح مكه و ساير غزوات و جنگ‏ها و صحنه‏هاى حساس، ياد كرده‏اند.(4) اين حضور فعال و پرثمر، نشان دهنده ايمان قوى و صلابت و استوارى او در راه عقيده‏اش بود. در فتح مكه كه در سال هشتم هجرى اتفاق افتاد مقداد، يكى از پرچم‏داران رشيد سپاه اسلام بود.(5)

از زبان پيامبر خدا (ص)

مقداد بن اسود، فضايل بسيارى داشت و ستايش‏هاى مهمى از زبان پيامبر درباره او نقل شده است.

آن حضرت در سخنى فرموده است: «بهشت، مشتاق چهار تن از امت من است». وقتى از او پرسيدند: آن چهار نفر كيانند؟ حضرت رسول(ص)، از على بن ابى طالب، مقداد، سلمان و ابوذر نام برد.(6)

در حديث ديگرى، پيامبر خدا (ص) از اين چهار نفر به عنوان كسانى نام برده كه خداوند، به پيامبرش فرمان داده كه آنان را دوست بدارد.(7)

در نقلى آمده است كه رسول خدا (ص) به سلمان فارسى گفت: اگر علم تو را بر مقداد عرضه كنند، كافر مى‏شود و به مقداد فرمود: اگر صبر تو را به سلمان عرضه كنند، كافر خواهد شد.(8) اين تعبير كه از زبان پيامبر نقل شده، گوياى علم بسيار وسيع حضرت سلمان و صبر و مقاومت بى نظير جناب مقداد است. يكى در علم، سرآمد اصحاب بود؛ ديگرى در صبر و پايدارى، و هر كدام در حدّى اين صفت‏ها را داشتند كه براى ديگرى باور كردنى و قابل تصور نبود.

وفادار ولايت‏

پس از رحلت پيامبر خاتم، فتنه‏هايى براى عالم اسلام پيش آمد. يكى از آن‏ها، واقعه «سقيفه بنى ساعده» بود كه به صورت انتخاباتى ناقص و با ظاهرسازى، خلافت را غصب كردند و على (ع) را از صحنه رهبرى جامعه كنار زدند.

در آن مقطع، عده‏اى تابع جريان حاكم شدند، كسانى هم به حق و به امام على (ع) و اهل بيت و ولايت، وفادار ماندند و جريان‏هاى سياسى نتوانست ذرّه‏اى در ايمان و مواضع حق آنان تزلزل ايجاد كند. «مقداد»، يكى از ثابت قدمان بر سر پيمانى بود كه با ولايت بسته بود.

در حديثى از امام باقر (ع) نقل شده كه: پس از وفات پيامبر خدا، مردم از مرام و مسير حق برگشتند، مگر سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد. راوى از امام پرسيد: پس عمار ياسر چه؟ حضرت فرمود: اندك ميل و ترديدى در عمار پيش آمد، ولى پس از آن، دلش محكم شد و به حق (خلافت بلافصل على عليه السلام) بازگشت.(9)

اين حديث، گواه قلب مطمئن و ايمان راسخ او به ولايت است. در همان حديث است كه: اگر مى‏خواهى كسى را بشناسى كه هيچ گونه خلل و شكى در دل او راه نيافت، او «مقداد» است؛ قلب او هم‏چون تكّه‏هاى آهن، محكم و خلل‏ناپذير بود.

مقداد، شمشير خود را همراه بر مى‏داشت و در خانه على (ع) مى‏آمد و مى‏گفت: يا على! اگر هيچ كس تو را يارى نكند، من فرمانبر شمايم و در يارى و حمايت از تو، كوتاهى نخواهم كرد.

در آن دوران كه على (ع) تنها بود و حكومت را ديگران صاحب شده بودند، آن حضرت همراه فاطمه زهرا (س) شبانه به در خانه افراد مى‏رفتند و مسائل را يادآورى مى‏كردند و آنان را به نصرت حق فرا مى‏خواندند. اما جز چند نفر انگشت شمار، كسى حاضر نبود امام على (ع) را يارى كند. حضرت به آنان كه اظهار وفادارى مى‏كردند، فرمود: فردا صبح، مسلّحانه حاضر شويد. آنان هم با على (ع) بيعت مى‏كردند كه تا دم مرگ از او حمايت كنند؛ اما فردا صبح، همگى عهد خود را فراموش مى‏كردند و به حضور حضرت نمى‏آمدند، مگر سه نفر: سلمان، ابوذر و مقداد.(10) اين صحنه، سه روز تكرار شد و جز آن سه نفر كسى حاضر به يارى امام نشد.

در همان روزها، دوازده نفر از صحابه پيامبر كه به ولايت علوى، معتقد و وفادار بودند، تصميم داشتند به مسجد بروند و ابوبكر را از منبر به پايين بكشند، اما على (ع) به آنان فرمود: چنين نكنيد، صلاح نيست، بلكه به مسجد برويد و در حضور مسلمانان و خليفه، آن‏چه را از پيامبر خدا (ص) درباره من و خلافتم شنيده‏ايد، براى آگاهى مردم بازگو كنيد. آنان نيز چنان كردند و يكايك برخاستند و شنيده‏هاى خود را بازگفتند. يكى از آن دوازده نفر، «مقداد» بود كه از خليفه خواست حق را به حق‏دار واگذارد و از انحراف دورى كند و بيعت با على (ع) را كه در روز غدير خم انجام داده، پاس بدارد و آن را نقض نكند و افزود: تو به خوبى مى‏دانى كه خلافت، حق على (ع) است؛ اين منصب را به صاحبش واگذار، اگر چنين كنى، بار گناهت سبك خواهد شد.(11)

براى مقداد، تحمل اين صحنه بسيار سخت بود كه ببيند على (ع) را كشان كشان به مسجد مى‏برند تا از او به زور، بيعت بگيرند. مقداد خطاب به امام گفت: يا على! به خدا سوگند اگر فرمان دهى با شمشير بزنم، مى‏زنم و اگر فرمان دهى خوددارى كنم، خوددارى مى‏كنم.

اين موضع حق‏گرايانه مقداد، تا آخر ادامه داشت. در جريان روى كار آمدن خليفه سوم هم كه شوراى خلافت تشكيل شد و با رأى‏گيرى ناقص، عثمان خليفه شد، مقداد از كسانى بود كه از نتيجه شورا ناراضى بود و عليه آن حرف مى‏زد و از مظلوميت اهل بيت و غصب حق آنان سخن مى‏گفت و هوادارى خويش را به دودمان پيامبر (ص) آشكارا ابراز مى‏كرد و مى‏گفت: اگر ياورانى داشتم، با قريش به دليل اين حق كشى و ظلمشان مى‏جنگيدم؛ آن گونه كه در «بدر» و «احد» با آنان جنگيدم!

عبدالرحمن بن عوف كه از طرف‏داران خليفه بود، گفت: واى بر تو! مبادا اين حرف به گوش مردم برسد، كه فتنه‏اى برپا خواهد شد.

مقداد گفت: كسى كه به حق و صاحبان حق دعوت مى‏كند، فتنه گر نيست. فتنه آن است كه مردم را فريب دهند و به وادى باطل بشكانند. من دعوت گر به هدايت و صاحبان اصلى ولايتم...(12) اين سخنان، نشان دهنده عمق بصيرت و بينش مقداد و شناخت حق و باطل و راه و بيراهه است.

مقداد، در زمان خليفه سوم هم بر همان مواضع حق طلبانه و درست باقى بود و گاهى هم از خلاف كارى‏هاى خليفه انتقاد مى‏كرد، مثل اعتراض به كشتن هرمزان (حاكم خوزستان در عصر يزدگرد سوم) كه خليفه و برخى ديگر نسبت به آن بى تفاوت بودند و حتى از كشتن او جانب‏دارى مى‏كردند.(13)

حوارىّ پيامبر

حمايت بى‏دريغ از حق و عدم تزلزل در ايمان، مؤمن را به مقام والايى مى‏رساند. در تاريخ انبياى گذشته هم‏چون عيساى مسيح، كسانى كه از ياران ويژه او به شمار مى‏رفتند «حواريّون» نام داشتند؛ حواريّون، ياران زبده و برگزيده و خالص و مطيع محض و صاحب سرّ بودند.

رسول خدا (ص) هم حواريّونى داشت كه از اصحاب خاص او به شمار مى‏رفتند. در حديثى از حضرت كاظم (ع) چنين آمده است: روز قيامت كه فرا برسد، منادى پروردگار ندا خواهد داد: كجايند حواريّون پيامبر خدا؟ آنان كه به عهد و پيمانى كه با محمد (ص) بستند، به خوبى وفا كردند و ثابت ماندند. در آن لحظه، سلمان، ابوذر و مقداد برمى خيزند و خود را معرفى مى‏كنند.(14)

وقتى آيه «مودت ذى القربى» نازل شد و خداوند از پيامبر خواست تا به مردم بگويد از آنان جز مودّت اهل بيت، اجر و مزدى نمى‏خواهد، هفت نفر از صحابه، به اين آيه به شايستگى عمل كردند و حق اهل بيت و پيامبر را شناختند و به آن وفا كردند: سلمان، ابوذر، عمّار، مقداد، جابر ابن عبدالله انصارى، زيد بن ارقم و ثبيت (غلام پيامبر).(15)

در حديث ديگرى آمده است كه جبرئيل امين از قول خداى متعال چنين پيام آورد:

يا محمد! سلمان و مقداد، دو برادرند كه در مودّت تو و وصىّ تو على (ع)، صاف و زلال‏اند. اين دو در ميان اصحاب تو هم‏چون جبرئيل و ميكائيل در ميان فرشتگان‏اند... .(16)

فرجام نورانى‏

امتداد خط زندگى در مسير نور و حق و ايمان، همان «عاقبت به خيرى» است كه از كمالات مهم است.

مقداد بن اسود كندى، اين صحابه والاقدر پيامبر و يار وفادار و صبور و بيدار على (ع) پس از عمرى ايمان و هجرت و جهاد و مقاومت و طرف‏دارى از ولايت و وفا به پيمان غدير، در سال 33 هجرى چشم از جهان فرو بست، در حالى كه هفتاد سال از عمرش مى‏گذشت.

وقتى كه از دنيا رفت، در جُرُف (منطقه‏اى اطراف مدينه) بود. پيكر مطهّر او را از همان‏جا تشييع كردند و با احترام به مدينه آوردند. وصيت كرده بود كه عمار ياسر بر او نماز بخواند. چنين عمل كردند و سپس در بقيع به خاك سپرده شد.(17)

عمرى با عزت و ايمان زيست... و براى هميشه، الگوى دين‏دارى و خداجويى و اخلاص و وفا گشت. روحش شاد و نامش جاودان باد.

\* \* \*

پي نوشت ها:

1) بحارالانوار، ج 22، ص 437.

2) ابن شهر آشوب، مناقب، ج 1، ص 187.

3) بحارالانوار، ج 20، ص 141.

4) غزوه به جنگ هايى گفته مى‏شود كه پيامبر در آن حضور داشت. سريّه به نيروهاى اعزامى بدون حضور پيامبر گفته مى‏شد.

5) آية الله سبحانى، فروغ ابديت، ج 2، ص 721.

6) بحارالانوار، ج 227 ص 331.

7) همان، ص 321.

8) همان، ص 440.

9) همان، ج 28، ص 239. در برخى روايات، به جاى سه نفر، هفت نفر ذكر شده است.

10) همان، ج 22، ص 329.

11) همان، ج 28، ص 329.

12) سيدمحسن الأمين، اعيان الشيعه، ج 10، ص 134.

13) تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 163.

14) تنقيح المقال، ج 1، ص 197.

15) بحارالانوار، ج 22، ص 322.

16) همان، ص 328.

17) طبقات ابن سعد، ج 3، ص 163؛ به نقل از: سرداران صدر اسلام، ج 2، ص 167.